

جلد اول

منتخب التواریخ

تصدیع

عبد القادر بن ملوك شاه بدآونی

پتھریج

مولوی (حمد علی) صاحب

با هتمام

میرالدین احمد

در کالج پریس طبع شد

کلکته سنه ۱۸۶۸

فهرست جزو اول منتخب التواریخ بداؤی

٦٨٥

٨	طبقة أول عربوية
٩	سلطان ناصر الدين عبد القادر ايضا
١٠	يمين الدولة سلطان محمود بن ناصر الدين غزنوی
١١	سلطان محمد بن سلطان محمود عزنوی
١٢	شهاب الدولة سلطان مسعود بن محمود ايضا
١٣	قصيدة ضياء فارسي در مدح بيغون - يكى برديف گردهشتن و يكى برديف خندیدن
١٤	منوچهري
١٥	سلطان مودودي بن مسعود بن محمود ايضا
١٦	سلطان مسعود بن مودودي بن مسعود بن محمود
١٧	سلطان علي بن مسعود بن محمود ايضا
١٨	سلطان عبد البرشيد بن محمود
١٩	سلطان فرج زاد بن مسعود بن محمود ايضا
٢٠	سيد السلاطين ابراهيم بن محمود

صفحة

مسعود سعد مسلمان	٣٦
أبو الفرج روني	٣٧
علاء الدين مسعود بن ابراهيم بن هاطان مسعود	٣٨
سلطان شيرزاد بن مسعود بن ابراهيم	٣٩
سلطان ارسلانشاه بن مسعود بن ابراهيم	٤٠
سلطان بهرامشاه بن مسعود بن ابراهيم	٤١
ذكر حكيم مغائب رح	٤٢
مليد حسن غزنوی	٤٣
مكتوب حكيم مغائب رح	٤٤
خسرد شاه بن بهرام شاه	٤٥
خسرو ملك بن خسرو شاه	٤٦
<u>طبقة دوم غوريه</u>	٤٧
سلطان معز الدين محمد ابن عام غوري	٤٨
وفات سلطان غياث الدين غوري	٤٩
امام فخر الدين رازى	٥٠
فازكي صراغه	٥١
قاضى حميد بلخى	٥٢
سلطان قطب الدين ايتك	٥٣
سلطان آرامشاه بن قطب (ابن ايتك)	٥٤
سلطان شمس الدين ايلدمش المخاطب به يمين امير المؤمنين	٥٥
ناصرى شاعر	٥٦

5

صفحة

- ايضا بوديف روزه ۱۱۹
- ايضا بوديف كرده ام ۱۲۳
- سلطان غياث الدين بلبن خوره ۱۲۷
- مرثيه مير حسن رح در واقعه سلطان محمد بن سلطان غياث الدين
بلبن خوره ۱۳۱
- گرفتاري امير خسرو رح بدشت مغولان و مرثيه گفتنه او در
احوال قيديان ۱۳۷
- سلطان معز الدين كيقبيلد بن سلطان ناصر الدين ابن
سلطان غياث الدين بلبن ۱۵۷
- سلطان شمس الدين كيكاروس ۱۶۰
- شهادت عيدى مواده ۱۷۰
- سلطان علاء الدين خلجي وكى خدائى خضرخان با دزلرانى ۱۷۲
- ذكر امير خسرو و مير حسن رحمة الله عليهما ۲۰۰
- سلطان شهاب الدين بن علاء الدين خلجي ۲۰۲
- سلطان قطب الدين مبارك شاه بن علاء الدين خلجي ۲۰۳
- حكايت فرزدق شاعر ۲۱۳
- غياث الدين تغلقشاه ۲۲۱
- سلطان محمد عادل بن تغلق شاه صمدوح بدر چاج ۲۲۵
- ذكر راج دادن تنگه صحن بجای تنگه نقره ۲۲۸
- ذكر بدر چاج و شاهنامه او ۲۴۱
- سلطان فیروز شاه بن هاک رجب ۲۴۳ ايضا

三

- | | |
|-----|---|
| ۲۵۵ | ذکر ملک احمد ولہ امیر خسرو رح و دخلہای او در کلام متفقین |
| ۲۵۷ | سلطان تغلقشاہ بن فتح خان بن سلطان فیروز |
| ۲۵۸ | ابویکر شاہ بن ظفر خان بن فتح خان بن فیروز شاہ |
| ۴۶۳ | سلطان محمد شاہ بن فیروز شاہ |
| ۴۶۴ | سلطان علاء الدین سکندر شاہ بن محمد شاہ بن فیروز شاہ |
| ۴۶۵ | سلطان محمود شاہ بن محمد شاہ |
| ۴۶۶ | آمدن امیر تیمور صاحب قران |
| ۴۷۷ | قاضی ظہیر دھلوی و قصاید او |
| ۴۷۸ | محمد عالی خضر خان بن ملک الشرق بن ملک علیمان |
| ۴۷۹ | سلطان مبارک شاہ بن خضر خان بن ملک علیمان |
| ۴۸۰ | سلطان محمد شاہ بن فرید خان |
| ۴۸۱ | سلطان علاء الدین بن محمد شاہ بن مبارک شاہ |
| ۴۸۲ | سلطان بہلول بن کالا لودی |
| ۴۸۳ | سلطان مکندر بن سلطان بہلول ابن کالا |
| ۴۸۴ | وقوع زلزلہ عظیم |
| ۴۸۵ | ذکر برهمن شاعر |
| ۴۸۶ | ذکر علمائی کبار زمان سلطان مکندر لودی |
| ۴۸۷ | ذکر جمالی کنبوی دھلوی |
| ۴۸۸ | سلطان ابراهیم بن مکندر لودی |
| ۴۸۹ | میرزا عزیزمت پاپر پادشاہ بچائیب هند |

صفحة

٣٣٧	ظهير الدين محمد باير پادشاه غازي
٣٤٠	ذكر شیخ زین خان خوافی
٣٤٢	مولانا بقائی
ایضا	مولانا شهاب الدين معهمائی
ایضا	میر جمال الدين محدث
٣٤٣	اختراع خط بابری
٣٤٤	نصیر الدين محمد همایون پادشاه غازی
٣٤٥	شیر خان بن حسن خان سور
٣٧١	حکایت عمرو لیث
٣٧٤	اسلیم شاه بن شیر شاه سور
٣٩١	قصة شاه محمد دھلوی
٣٩٤	واقعہ شیخ علائی
٤١٦	فیروز شاه بن اسلیم شاه
٤١٧	سلطان محمد عادل عرف عدلی
٤٢٨	ذکر وقوع قحط مال
٤٣٦	نصیر الدين محمد همایون پادشاه غازی
٤٤١	ولادت جلال الدين محمد اکبر پادشاه
٤٤٣	ملقات همایون پادشاه با شاه طهماسب دارای ایران
٤٤٤	تبرا نمودن پادشاه بر صحابہ کرام و مرخص شدن از شاه ایران
٤٦٩	ذکر مولانا چنوبی بدخشی
٤٧١	شیخ زین الدين وفاتی تخلص

صفحه

۴۷۲	مولانا نادری همرقدی
۴۷۵	شیخ ابوالواجد شیرازی فارغی تخلص
۴۷۷	جاهی یقمان بخاری
۴۸۰	حیدری تونی
۴۸۲	شاه طاهر خواندی
۴۸۷	خواجہ ایوب صادر الفهری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

2023 RELEASE UNDER E.O. 14176

Subject: Mr. John G. Johnson

لئي یافته نامها رنام تو رواج * شاهان بدرت چوما بدیشان محتاج
 حالی که رسید صدمت غیرت تو * نی باي بکفش مانده نی فرق نمای
 جهان پادشاها با این دل بیحاصل که منزل دیو و دد شده سپاس
 توجه سان اندیشم - و با این زبان فرسوده بیهوده گو که طعمه
 گریه در سگ گشته ستایش تو چگونه سرایم * شعر *

چه زهره خالق مسکین را که توحید خدا گوید

بدين آلودگي ذات مقدس را ئىدا گويد

با علاوه آنکه همیشه اندیشه و سرمه پیشه را درین راه فا آگاه بانی

جست وجو لذگ است و پیوسته زیان سست بیان را درین بیابان

• شعر • پیپ پایان فضای گفتگو تذکر •

آنچه دل داند حدوث است آنچه لب گزید حروف

من بدل چون دانست یا با زبان چون خوانست

همان بهترکه قدم فلم از طی این وادی گوتاه داشته و سر تغییر

(۴)

بگریبان تفکر انسانی و آناتی نیو که هیده دیده عبرت بمعرفت صلح
پر کمال و ملک بی نوال تو پکشایم و از تغییر در احوال کاینات بی
بودجهت ذات رفع الدراجات تو بروه سری بعالم توحید و تقدیر
برآرم تا بعین الیقین به بینم بلکه بشناسم که * شعر *

درئی رانیست راه حضرت تو * همه عالم توئی و قدرت تو
وزبان را بلال درود بران شرور مجدد نام عاقبت محمود صاحب
حوض مسعود و درود مسون بهم طی الله علیه و آله وسلم تردام
که خلعت تشریف پادشاهی ازلی و ابغی بر قامت همت
او چست و خطبه بمناسبت مملکت لایران دوچالی بدم عالی او
درست است * * ریاعی *

شاه عربی که شد جهان مظهر او * سوگند سرش خورد جهان داور او
همسایه حق بود ازان سایه نداشت * تا پا ننه کسی بجای سراو
هزاران هزار آفرین و تحسین بر آل گزین و اصحاب حق بین او باد
خصوصا خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین که برای اعلی
اعلام دین و اعلان کلمه حق مبین با جانها باخته و سرها فدا ساخته
ساحت ملک شرع را از خار کفر و خاشاک بدعت پاک

گردانیدند *
بعد از حمد الهی و نعمت حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله و صحبه علوة مصونة عن النناهی نموده می آید
که علم تاریخ در حد ذات علمی است شریف و غنی است

لطفیف چه سرمایه عبرت اریاب خبرت و مستوجب تجویه اهل
دانش و بیدنیش است و اصحاب قصص و سیر از زمان آدم تا این جزو
زمان که ما در آنیم درین فن توالیف معتبره ساخته و مجلدات
مپسوطه پرداخته اند و فضیلت آنرا بدلایل و براهین اثبات نموده
و بدین فباید نگویست که قراءت و مطالعه این علم نسبت به جمعی
از سنت دینان و ارباب شک و شبیه که کوتاه بیغان اند باعث
انحراف از جاده قویم شریعت غرایی محمدی صلی الله علیه و آله
و سلم و ولوج و ورود در مناهل مختلفه و مشارب مکدره اهل هوا و
بدعه و خذلان گشته و می گردد چه جمعی را که در مبدأ فطرت
از دین بی مناسبت واقع شده اند خواندن کلام ازلی که مفتاح
سعادات مبدی و شفاء و رحمة للعالمین سنت سبب شقاوت و
خسروان جاوید گشته - و اذ لم يَهْتَدِوا بِهِ فَيَقُولُونَ هَذَا أَفْكَرْ قَدِيمْ
تا بتاریخ چه رسد *

* شعر *

چو حس سمع از ماخولیا ضایع شود کس را
نیابد بهره از هزار دارویی و الحاش
وما سخن با آن جماعت داریم که بصفت سلامت طبع وجودت ذهن
و شیوه انصاف متصف باشند نه گروهی که نا مقید بشرع و منکر
اصل و فرع اند که ایشان قابل این خطاب نیند و داخل زمرة
أهل اعتبار و اولی البصر و ارباب الالباب نه و چگونه منکر علمی

(۲) از خذلان ابدی (۳) در همه نسخه خوانندگان
(۴) اللباب

توان شد علی الاطلاق که يك سُبْع از سبع المذاکي است که بذیان اتفاق ایمان و ایقان بر انس است - وَ كُلَا نَقْصٌ عَلَيْكَ مِنْ آنَبَاءِ الرَّسُولِ مَا نَثِبَتْ بِهِ فَوَادِكَ - ازان خبر میدهد و جمعی غیر از علمای حدیث و تفسیر مثل امام بخاری و قاضی بیضاوی الی یومنا هدا اشغال بخوبی این علم دلایل پر نموده اند و قول و عمل ایشان شرقا و غربا سند طوایف امم است علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت در جاتهم بخلاف شردمه قلیله مبنده مختربه که بشومی تعصب نفس اماره و هوای متبع و کوتاه بینی ظاهر و باطن قدم در وادی جرأت فهاده تخلیط و تنبیط در اخبار صحیحه مائوره نموده اند و محامل و توجیهات و تاریلات وجیمه را ترک داده معارضات و مشاجرات صحابه کرام و تابعین عظام را قیام بر حال خود کرد برو تناقض و تباغض و تذاقش و تکاثر در اموال و اولاد محمول داشتند و داعی ساده لوحان هیولانی اعتقاد گشته باضلال و تضليل راهبر بدارالبوار جهنم شدند *

اذا كان الغراب دليلاً قوم * سيدديهم سبيل الهاكينا
 و اگر دیده کسي بکحل توفيق مکحول و بنور يقين منور باشد
 از هر سانجه که در عالم کون و فساد میگذرد ہی بوحدت صانع قدیم
 ذوالجلال مبترا از وصمت حذرث و منزه از داغ تغیر و انتقال می ہردد
 و چون نیکو نظر میکنم عالم خود نسخه ایست کهن که نه سردارد
 نه بین - اوراق این دفتر ابترست - و در هر ورقی فهرست احوال

جمعی از افراد انسانی که زمام حل و عقد امور بدهست ایشان باز بسته بود مسطور و مقرر است * لمؤلفه *

ز احوال شهان گیتی بود شهنامة کهنه
تو دایم از سر عبرت در می بین و میخوانش
فسون این فسانه خواب خوش می آرد آن (ا)
که سرمهی است و از سودا دماغ آمد پریشانش
ولی بیدار هم می سارد آن کس را که از خوت
بخواب غفلت افتاد است و باری داده شیطانش

و چون داعی کافه اقام عبد القادر بن ملوك شاه بد او فی محبی اللہ اسمه
عن جراید الائم در شهر سنه تسع و تسعین و تسعمايه (۱۹۹۹) بر حسب
فرمان قضا جریان فدر نشان حضرت خلیفة الزمان ظلّ الهی
اکبرشاهی از انتخاب تاریخ کشمیر که بیکم دلپذیر آن شاهنشاه
جهان گیرگردن سرپریکی از فضایی بی نظیر هند از زبان هندی
بفارسی ترجمه کرده بود فراغ یافت بموجب الفتی که از صخر سن
تا کبر باین علم داشت و کم زمان بود که بخواندن و نوشتن آن بطبع
و رغبت یا بحسب امر مشغول نبود بارها در خاطر خطور و عبور می
کرد که مجملی از احوال پادشاهان دارالملک دهلي نیز که * ع *

جمله عالم روستایند آن سواد اعظم است

از زمان ابتدای اسلام تا زمان تحریر بطریق اختصار نویسنده تا سفینه
باشد مشتمل بر نهضی از احوال هر پادشاهی بطریق اجمال و تذکرة
بود برای احباب و تبصره بجهت ارباب الباب و هر چند کتابی
نباید معول علیه و تصنیفی مشار إليه امّا بموجب آنکه گفته اند *

(۶)

* شعر *

این کهن اوراق گردون کش زانجم زیور است
کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکر است
شاید که بزدل مقبلی از مطالعه آن داردی از عالم ملکوت و سرّ
غیب پرتوی اندازد که باعث ترک و تجرید شده دل از محبت
این هرای فانی بردارد و جامع این اوراق را نیز در سرکاری
کند و آرزوی عیش نمی باشد . و چون هر روز غمی روی می نمود
تازه و کلفتی دست می داد بی اندازه و بواسطه کم و موافع بسیار
و از حدوث محن و صرف زمن قرار بیکجا ی دشوار بود * ع *

هر روز بمنزلی و هر شب جانی

و بد این همه برات رزق ما بین زمین و آسمان معلق و خاطر از
جهت فراق اقربا و احباب پریشان مطلق بود آن مدعای حیز
تعویق و تسویق می افتد تا آنکه یکی از دولتمردان موفق
مرافق و سعادتمدان رشید مسترشد که اورا با فقیر محبتی تمام و مارا
نیز با او الفتنی ما لاکلام دست داده بود خاطر از تحریر تاریخ
نظمی که مجلدیست بزرگ و تمام آن تاریخ تحریر میشود
پرداخته رخت حیات بجانب فردوس اعلی کشید * شعر *

او رفت و ردم ما زدنیال * آخر همه را همین بود حال
درین زمان که روزگار برخلاف عادت خود مسامیه فوصل گونه
نموده پاره از ساعات معوج عمر از دست او دزدیده آمد و آن باعثه

مجدد و آن داعیه موکد گشت و بتقریب آنکه هیچ سبقی نیست
که برای لحقی چیزی نگذاشته باشد * شعر *
اگر دهقان ته خرسن کند پاک * گذارد حصة گنجشک در خاک
شئه از احوال بعضی سلاطین صاحب استقلال هند از تاریخ
مبادر شاهی و نظام التواریخ نظامی که در حکم صبا به است
از تیار و حبابی از دریای زخار انتخاب نموده بدرنویسی کرد و
چیزی از خود هم اضافه ساخت و غایت اختصار را مرعی
داشت و از تکلفات در عبارت و استعارت احتراز لازم شود و نام این
انموزج منتخب التواریخ نهاده آمد امید که این جمع و تالیف
نا تمام که غرض ازان ابقاء نام فرخنده فرجام پادشاهان اهل اسلام
است و گذاشتن یادگاری درین سرای مستعار تا سرانجام سبب
مغفرت مؤلف بشود نه باعث مزید علت * بیت *

توای ببلل چو بخرامی درین باغ
بهر لحنی نگیری نکنه بر زاغ

چون وجه همت بر راست نویسی است اگر بی قصد سهوی و
لغوی بر زبان قلم و قلم زبان گذرد امید که حق سبحانه تعالی آنرا
بکرم عظیم قدیم خود در گذارد و به بخشند * بیت *

به بد گفتن زبان من مگردان * زبان من زیان من مگردان
و چون اول سلاطین اسلام که باعث فتح هندوستان شده اند بعد از
محمد قاسم عمزاده و داماد حجاج بن یوسف ثقیه که در سنّه ثلث
و تسعین (۹۳) فتح بلاد سند و ملستان و گجرات کرده و بفرمان ولید
بن عبد الملک مروانی که بتقریبی از دمشق بوي نوشته طلبیده بود

از بلده اوی پور اربلاه هند روان شده خود را در خام (†) پیچیده در راه جان بحق سپرد و بعد از وسیع امر اسلام دران دیار انتظام نیافت ناصرالدین سبکتگین و ولدش سلطان محمود غزنوی بود که هرسال به نیت غزا و جهاد در هند می آمد و شهر لاہور در عهد اولاد او پایی تخت شد دیگر اسلام از قطاع ازان بلاد بیافت مناسب چنان نمود که ابدای این تاریخ ازان سلطان عاقبت محمود نماید فهرو مسعود الابقاء و محمود الانقیاد والله خیر الناصرین والمعینين *

طبقه اول غزنویه

از سلطان ناصرالدین سبکتگین تا خسرو ملک که پیش از آنکه دهلی فتح شود در هند اسلام آشکارا کرد از سنّه سبع و سی و سی و یک تا سنّه اثنتین و ثمانی و خمسماهی (۵۸۲ م) و مدت دویست و پانزده سال حکومت ایشان بود بدست پانزده نفر *

سلطان ناصرالدین سبکتگین

ترک فزادست مملوک الب تگین که غلام امیر منصور بن فوج سامانی بود در سنّه سبع و سی و سی و یک تا سنّه اثنتین و ثمانی و خمسماهی (۵۴۷ م) بعد از رفات ابواسحاق ابن الب تگین با تفاق سپاهی و رعیت در بست بر تخت سلطنت جلوس نموده علم ملک سقانی برافراشت و بغزا و جهاد کمر جد و اجتهاد بسته بطرف هندوستان تاخت

(+) در همه نسخه همچنین نوشته است لیکن (در چرم خام) صحیح باشد *

ورده در سرحد ولایت کوه جود با جیپال که فرمانروای هند بود
جذگی عظیم کرد و باو صلح نمود و بعد از نقض شهد جیپال بار
دیگر بالشکر آراسته مقدار یک لک سوار و فیلان کوه پیکربیشمار
قصد محاربه او داشته در نواحی لمغانات محاربه قوی کرد و سیم ظفر
بر پرچم امیر ناصرالدین وزیده شکست بر لشکر جیپال رسید او
گریخته بهند رفت تا لمغانات بتصرف امیر ناصرالدین آمده خطبه
و سکه بنام او رواج یافت و بکوملت امیر نوح بن منصور سامانی رفته
در غراسان و ماوراءالنهر مصدر فتوحات عظیم گشت - و در شعبان
سنه سبع و ثمانین و ثلثمايه (۳۸۷) داعی حق را لبیک اجابت
فرمود - مدت حکومت او بیست سال بود *

یحیی الدوّله سلطان محمود بن ناصرالدین غزنوی

چون سبکتگین در شهر شعبان سنه سبع و ثمانین و ثلثمايه (۳۸۷)
در راه غزنه داعی حق را لبیک اجابت گفت پسر خورده اسماعیل
را ولی عهد گردانید چون این خبر به محمود که پسر بزرگ سبکتگین
بود رسید به برادر عزا نامه نوشت و طلب صلح کرد باین وجه که
غزنیان را اسماعیل بهمود بدهد و در عوض آن ولایت بلخ بگیرد -
اسماعیل قبول نکرد و میان برادران کاربه محاربه انجامید و محمود
غالب آمد و اسماعیل را بعد از شکست شش ماه در غزنیان
محاصره داشت بعد ازان نیک خواهان در میان آمده میان

ایشان صلح دادند و اسماعیل آمد و محمود را دید و حکومت به
یمین الدله محمود قرار گرفت - و میان محمود و منصور بن نوح
سامانی و برادرش عبد الملک بن نوح معازعت روی داد آخر
محمود غالب آمد و امرای عبد الملک فائق و بکتوزن نیز مباربه
نموده از پیش محمود مفہزم شدند و سلطنت تمام خراسان و
غزنه و حدود هندوستان بر محمود مسلم گشت چون مادرش
دختر رئیس زابل [یعنی قندھار] بود او را بدست سبب محمود
زابای میگویند چنانچه فردوسی میگوید •
• شعر •

خجسته در گه محمود زابای دریاست

چگونه دریا کانرا کفاره پیدا نیست

شدم بدربی غوطه زدم ندیدم دُر

گناه بخت من است این گناه دریا نیست

و او را با خلیفه بغداد القادر بالله عباسی اول حال مواصلات عتیقه
واقع شد آخر خلیفه خلعتی فاخر با سائر نفائس و فخائی روانه
داشته لقب امین العله یمین الدله برای او فرستاد و از غزنه به
باخ و هرات رفته در سنّه سبع و همانین و تلثیمة (۳۸۷) در ضبط آورده
به غزنه بازبرگشته آمد و از انجا به هندوستان بکواث و مراغه غزراحت کرد
و حصاری چند گرفت و عسجدی دران سفر گفت این قصیده را •

چون شاه خسروان سفو سوم ذات کرد

کرد ار خوش را علم معجزات کرد

(۲) این عبارت فقط در یک نسخه است *

و در شوال سنه احدی و تسعین و ثلثمايه (۳۹۱) از غزنیين باز بهندوستان
با و هزار سوار آمد و پشاور را فتح کرد - و دران حدود باز با جيپال
که با سوار و پياده بسيار و سيف زنجير غيل در برابر آمد بود معركه
کارزار بیمار است و سلطان محمود مظفر گشت و جيپال نا پائزده
نفر از خويشان و برادران و فرزدان اسیر شد و پنج هزار کفار دران
معركه علف تيع آبدار گشتند - و غذایم بسيار بدست غازيان افقاد و
از انجمله در گودن جيپال حمایل مرداريدی بود که بیك لک و
هشتاد هزار دینار قيمت آن رسیده و حمایل دیگران نيز برين قياس -
و اين فتح در روز شنبه هشتم ماه صحرم سنه اثنين و تسعين و
ثلثمايه (۳۹۲) روی نمود و ازانجا بقلعه تبرهنده که مقر جيپال بود
رفته آن ولایت را مسخر کرد *

و در صحرم سنه ڈلات و تسعين و ثلثمايه (۳۹۳) از غزنیين
بسیستان رفته عزیمت هند نمود و قصد بهاتیه که در نواحی
ملقان است کرد و بیچی رای راجه آنجا خود را از قرس سياست
سلطاني به خنجر هلاک ساخت و سرمش نزد سلطان آوردند
و هنود بسيار از شمار افزون به تيع بيد ریخ برآ عدم آباد شتاقتند و
دویست و هفتاد غيل بغذیمت گرفت - و دارد بن نصر ملحد حاکم
ملقان از دست سلطان عاجز شده هر ساله بیست بار بیست هزار
درم قبول نمود - و در وقت توجه بملقان لندپال بن جيپال در سر
راه سلطان بمخالفت بروخاست و بعد از جنگ فرار نموده بکوهستان
کشمیر رفت و سلطان برآ هند بملقان رسید و اين واقعه در سنه
ست و تسعين و ڈلاتمايه (۳۹۴) بود *

و در سنّة سبع و تسعین و ثلثایة (۳۹۷) میان او و ایلکخان پادشاه صادرالنهر در بلخ چنگ واقع شد و سلطان محمود ظفر یاکت و ایلکخان در سنّة ثلث و اربعایة (۴۰۳) درگذشت *

و در سنّة ثمان و تسعین و ثلثایة (۳۹۸) در ترکستان رفته و از مهم ترکان فراخ یافته سوکهپال نبسته راجه سندرا که بعد از اسلام از قید ابو علی سیمجری خلاص یافته با اهل شرک و ارتاد پیوسته بود تعاقب نموده بدست آردۀ محبوس ساخت وهم در حبس درگذشت *

و در سنّة تسع و تسعین و ثلثایة (۳۹۹) دیگر بار بهندستان آمد و با اندپال مذکور چنگ کرده او را شکست داد و با غنیمت بسیار در قلعه بهیم نگر - که الحال به تهائۀ بهیم مشهور است - رفته و امان داده مفتح ساخته خزانی و دفاین را که از زمان بهیم در آنجا مدفون و مخیرون بود منصرف شد - و در اوایل سنّة اربعایة (۴۰۰) چند نخست از طلا و نقره بر درگاه خود نصب فرمود و آن اموال بیحد و فیاس در های تخت خودش (یختن) امر کرد تا خلائق آن را بینگردند *

و در سنّة احدی و اربعایة (۴۰۱) از غزینیں باز قصد ملتان کرده بقیه ولاپتی را که مانده بود بتصرف در آورد و اکتری را از قرامطه و ملاحده آنجا بقتل رسانید و بقیه السیف را در قلعه فرستاد تا همانجا مردفده و داؤد بن نصر ملحد حاکم ملتان را بغزینیں بوده در قلعه غوری محبوس داشت تا همانجا چنان داد *

و در سنّة اثنین و اربعایة (۴۰۲) متوجه تهائی سر شد و چیهال

پسروجیپال سابق پنجه‌های فیل با اموال و نفایس پیشکش قبول کرده
سلطان از سراو و آتشند و پیشکش او بعرض قبول نیافتاد و تهائی‌سر را
حالی دید و غارت کرد و بخانه‌ها را ویران ساخت و بتی را که
مشهور بچکر سوم بود و هندوان از برای او خراب بودند بغزینین
برداشته برد و بر درگاه فهاده پی‌سپر خلائق ساخت *

و در سنّة ثلث و اربعماية (۴۰۳) غرجستان را فتح نمود -
و همدرین سال رسولی از عزیز مصر آمد و سلطان چون شنید که او
پاطنی مذهب است او را تشهیر کرد اخراج فرمود *

و در سنّة اربع و اربعماية (۴۰۴) لشکر بر شهر نندنه که
در کوه بال ناتھه است کشید و جیپال ثانی جمعی را بمحافظت
آن قلعه گماشته خود بدرا کشمیر در آمد و سلطان آن قلعه
را با مان گرفته و ساریغ کوتواں را بجهت حراست آن گذاشته
تعاقب جیپال نمود و غذایم بسیار آن کوهستان بدست آورده و کفار
بسیار به تیغ جهاد گذرانیده بقیه را بشرف اسلام رسانید و جمعی
را با سیری گرفته بغزینین رفت *

و در سنّة سنت و اربعماية (۴۰۶) بتسخیر کشمیر روی فهاده
حصار لوهرکوت را [که فلعة بود بسیار رفیع] محاصره کرد و از جهت
شدت برف و باران و کوهک کشمیر پان ترک آن قلعه نموده بغزینین
بازگشت و درین سال همشیره خود را بابوالعباس ابن مامون
خوارزمشا عقد بسته بخوارزم فوستاد *

و در سنه سبع و اربعمايه (۴۰۷) جمعي از او باش خوارزمشاه را کشتند و سلطان از غزنيين به بلخ و ازانجا بخوارزم روبي نهاد و جنگي عظيم در ميان لشکريان او دخمارتاش سپهسالار خوارزم افداد و سپاه سلطان ظفر پاقت و سلطان محمود القونتاش را بحکومت آن ولایت نصب کرد و خطاب خوارزمشاهي باو ازانجي داشته و قاتلان خوارزمشاه را بقصاص رسانيده و انتظام آن مهام داده بازگشت .

و در سنه تسع و اربعمايه (۴۰۹) بعزم تسخیر ولایت قنوج روانه شد و از هفت آب هولناك هند گذشته چون بصرحد قنوج رسيد کوره نام حاكم آنجا اطاعت نمود و امان خواسته پيشکش داد و ازانجا بقلعه برفه رسيد و حاكم آنجا بروت فام قلعه را بخويشان سپرده خود را بگوشه کشيد و اهل قلعه تاب مقاومت نياورده يك لک و پنجاه هزار روپيه و سی زنجير فيل پيشکش گذرانيده امان یافتد - و ازانجا بقلعه مهاون بر کناره آب جون رفته و کل چند ر فار فماید درین اثنا لشکريان سلطان رسيدند و او خود را بزخم خنجر هلاك ساخته *

رفت بدرزخ هم آزان راه آب

* شعر *

زيرستن چون بگام خصم بود * مردن از زيرستن بسي بهتر و قلعه قنوج مفتح گشته هشتاد و پنج فيل و غذيمت بي نهايت بدلست غازيان افداد *

و ازانجا بشهر متهره که معبد کفار و مولد گشتن بن باسد یواه

که هندو اون او را بخدا نی می پرستند و بتخانها بی بعد و شمار دران است و کان کفر آپه است آمدۀ آن شهر را بی جنگ و جدال گرفت و پایمال ساخت - و اموال و غذایم واخر بدست اهل اسلام آمد ازان جمله یک بست زرین را بفرموده سلطان شکستند که وزن او نود و هشت هزار و سیصد مثقال زر پخته بود - و یک پاره یاقوت کحلی که وزن آن چهارصد و پنجاه مثقال بود - و فیلی عظیم کوه پیکر مشهور از راجه گویند چند نام از راجه‌ای هندوستان که سلطان آفرا با آزو میخواست که بخرد و میسر نمی شد از قضا شبی در وقت مراجعت بسراپرده سلطان بی فیلان سرزد درآمد و سلطان از گرفتن آن خوشحالی بسیار اظهار نمود و آن را خداداد نام کرد چون بغزینیں رسید شمار آن غذایم بیست و اند بار هزار هزار و پنجاه و سه هزار درم بود و سیصد و پنجاه و اند فیل بود *

در سنۀ عشرو اربعینیه (۱۴۱۰) باز متوجه هندوستان شد و با نزدا نام راجه کالنپیر (که سی و شش هزار سوار و صد و چهل و پنج هزار پیاده و شش صد و چهل زنجیر فیل داشت و راجه قنوج را بتقریب اطاعت سلطان بقتل رسانیده بود) و بمدد جیبال نیز که چند مرتبه از بیش سلطان گریخته رسیده بود) در کنار آب جون مقابله و مقابله نمود و غلامان سلطانی بتاخت رفته بودند شهر را خالی یافتد و غارت کردند و خونی عظیم در حاضر نزدا راه یافته تمام اسباب و آلات را بجای گذاشته